ودیگر را خزرج میگفتند واین اوس وخزرج نام دو زنیست که هر دو قبیله بزرگ را ابا بهما
نسبت میدهند و مادر هر دو قبیله نام داشت خشکنانج معرب خشکنانه یعنی نان ال
نالخورش صد بنزد بانه وفی المغرب الخشکناج ان السکری وهو بالفتد مضرب من الرطب
منتبه بالسکر فی الحلاوه خنج بالفتح ارزیدن پای شتر پیش از برخاستن جهت تحمل وکج شدن
پای وارزیدن چیزی خلوج بالضم جستن چشم ودیگر اعضا و بالفتح ابر پراکنده و ماده شتری که بچه او را
از شیر گرفته باشند خلج بالفتح کشیدن وربودن وبرون کردن وبجشم وابرو اشارت کردن
ومشغول کردن وبچه را از شیر باز کردن وارجپ وراست نیزه زدن وبضمتین گروهی از عرب
وکشیدهای خورد وبفتحتین و درد استخوانهای از ماندگی کار ورفتار وبریدن چشم وجز آن باد
خلیج بالفتح شاخی از دریای وجوی وکرانه جوی ورسن وکاسه بزرگ خلج بضمتین جمع خلنج
بفتحتین وسکون نون معرب خدنک و خذنک درخت کز قست خنج بالضم شهریست نقا
بفارس و بالفتح سود ونفع وشادی وطرب بدینمعنی فارسی است مع الدال خد بالفتح
وتشدید دال رخساره وراه وشکاف زمین بدرازی وشکافتن زمین را اخدد بالضم
وفتح دال شکافها که در زمین کنند بدرازی جمع خده بالضم وتشدید دال خداد بالفتح داغ بر رخسار
خرائد زنان شرمکین ودرهای ناسفته خضد بالفتح خار وپوست از درخت باز کردن
وسخت خوردن وخاییدن چیز برا بتازگی وتری وپیچیدن وخم کردن چوب وبفتحتین آنچه از درخت
باز کنند خضاد بالفتح درخت نرم بی خار خفد بالفتح لشتاب رفتن خفود بالفتح ناقه که بچه
افکند پیش از آنکه صورة او پیدا آید خلد بالضم همیشگی وهمیشه بودن وبهشت وموش کور
که در روز نه بیند ونوعی از چکاوک و بدینمعنی بفتح نیز آمده ودست برنجن وگوشواره وبفتحتین
آنچه از درخت ماند دل ونفس خلود بالضم همیشه بودن خالد جاودان ولازم وغیر منفک از چیزی
از ین جهت حق تعالی را خالد نتوان گفت خمود بالضم مردن وفرو نشستن آتش و بالفتح
وتشدید میم جایی که آتش در آن نگاه دارند خود بالفتح زن نازک وجوان وصاحب حسن

خبد

خبید بالکسر گیاه تازه و معرب خوید مع الراء خبر بالفتح نوشه دادن بزرگ
وماده شتر بسیار شیر و بدینمعنی بکسر نیز آمده و بالضم دانستن وآزمودن وبفتحتین
آگاهی وسخنی که بدان اعلام کنند ودرخت کنار رستن در زمین خبار بالفتح زمین
نرم سوراخ ناک خبیر آگاه وکشاورز وکیاه وپشم کف دهان شتر خبابوک کنایت
وچشمه الیست وموضعیست خراخر بفتح هر دو خا وسکون جیم بر دو را و مهمله قریة من
قری بخارا الجزاجری منسوب الیها ختر بالفتح فریفتن ختار بالفتح وتشدید تا فریبنده
خدر بالکسر پرده وبیشه شیر درنده و بفتحتین خواب پا وسستی اندام وگرانی چشم که به
که بدان رسد و باران وتاریکی شب وکاهلی خادر مردست وکاهل وشیر در بیشه خریر جای
هموار میان دو بلندی وآواز کردن آب و باد وعقاب وآواز خفته وهمچنین است خرخره
خرور بالضم افتادن وآواز کردن خفته خر بالفتح وتشدید را افتادن یا از بالا به پائین
افتادن وشکافتن ومردن و بالضم دهان آسیا و بار یست کرد و بیخ گوش خزر بالفتح نظر کردن
بگوشه چشم و بفتحتین تنگی چشم وخوردی آن وگروهیست از مردم خسر بالفتح نقصان کردن و
بفتحتین و بالکسر و بالضم زیان کردن خسار بالفتح هلاک وگمراهی و زیان خصر بالفتح میان
مردم ومیان کف پا وما بین سوفار تیر و بر وراه میان بالا و پائین ریگ و بفتحتین سرما یافتن
وسرد شدن روز و بفتح اول وکسر ثانی سرد خضار بالفتح شیر با آب بسیار آمیخته وزه انوز رسیده
خضیر سبزه زار وکشت وجز آن و درخت خرما که غوره سبز بریزد خضر بالکسر نام پیغمبریست مشهور
و بفتح خا وکسر ضاد شاخ سبز وکشت دیره ونام پیغمبر مذکور و بفتحتین تازگی وسبزی خطر بالفتح دم
زدن شتر وقتی که مست باشد و جنبانیدن نیزه و اهتزاز کردن و بالکسر گیاهی که بدان خضاب کنند
یا وسمه باشد و شیر با آب آمیخته وشتران بسیار و بفتحتین بهلاک نزدیک شدن وآنچه بدان گرو
بندند و قدر و منزلت و بلند خطور بالضم گذشتن اندیشه بدل و بلند قدر شدن خاطر آنچه در
دل گذرد و بمجاز دل را هم گویند و مرد خواننده خطیر مرد با قدر و منزلت و بلند خطر بالفتح بدرفتر